

نقد و بررسی بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن^۱

فرهاد قربان‌زاده (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

فرهنگ بزرگ سخن فرهنگی است فارسی به فارسی و عمومی در هشت جلد و ۸۵۹۲ صفحه که در سال ۱۳۸۱ به سرپرستی دکتر حسن انوری منتشر شد. در این مقاله بخش ریشه‌شناسی این فرهنگ بررسی شده‌است.

ریشه‌شناسی در فرهنگ‌ها

در فرهنگ‌ها، ریشه‌شناسی بخشی از مدخل است که به ریشه و دگرگونی آوایی و معنایی واژه‌ها می‌پردازد. آنچه در بخش ریشه‌شناسی فرهنگ‌ها می‌آید با آنچه در فرهنگ‌های ریشه‌شناختی می‌آید اندکی تفاوت دارد. در فرهنگ‌های ریشه‌شناختی به‌صورت مفصل و همراه با ارجاع به منابع گوناگون به ریشه واژه‌ها می‌پردازند، اما ریشه‌های موجود در فرهنگ‌ها فشرده و بدون ارجاع است.

تاکنون در فرهنگ‌های فارسی، به‌جز فرهنگ جامع زبان فارسی (به سرپرستی دکتر علی‌اشرف صادقی)، آن‌چنان‌که باید، به ریشه‌شناسی توجهی نشده‌است. ازاین‌رو، حتی بهترین و مفصل‌ترین فرهنگ‌های فارسی را نیز نمی‌توان با برخی از فرهنگ‌های یک‌جلدی اروپایی مقایسه کرد.

۱. دکتر علی‌اشرف صادقی و دوستان پژوهشگر، دکتر احمدرضا قائم‌مقامی و یوسف سعادت پیش از انتشار مقاله آن را خواندند و نکته‌های شایانی را یادآور شدند. از ایشان سپاسگزارم.

برتری‌های بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن

بختیاری در نقد بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن می‌نویسد:

انتشار این فرهنگ نشان داد که در زمینه ریشه‌شناسی... متأسفانه در سنجش با کارهای بزرگی چون فرهنگ فارسی معین، که سال‌ها پیش تألیف شده، در زبان فارسی و در فرهنگ‌نگاری آن هنوز پیشرفت زیادی نکرده‌ایم (آرمان بختیاری، «ریشه‌های بزرگ سخن» (نقدی ریشه‌شناختی بر فرهنگ بزرگ سخن))، مجله نشر دانش، سال ۲۰، شماره ۱، ۱۳۸۲).

ضمن تأیید این سخن، باید توجه داشت که فرهنگ بزرگ سخن در بخش ریشه‌شناسی «روشمندتر» (و نه الزاماً کامل‌تر و علمی‌تر) از تمامی فرهنگ‌های پیش از خود بوده‌است و در برخی موارد از دستاوردهای جدیدتری نیز نسبت به فرهنگ فارسی دکتر محمد معین (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱) و دیگر فرهنگ‌ها بهره برده‌است. به گمان نگارنده، بخش ریشه‌شناسی فرهنگ بزرگ سخن را می‌توان در مقایسه با فرهنگ فارسی معین گامی به پیش و گامی به پس دانست. چند مثال زیر را، برای نمونه، در نظر بگیرید:

۱. در فرهنگ فارسی معین ریشه کلمه «شکر» سنسکریت، و ریشه کلمه‌های مرکب «شکرافشان»، «شکرپاره»، «شکرپاش»، و غیره نیز «سنسکریت. فارسی» ذکر شده‌است، ولی مدخل «شکرپادام» ریشه ندارد.

۲. در فرهنگ فارسی معین ریشه کلمه «فیروزج» به صورت «معرب پیروزج» آمده‌است، درحالی‌که مدخل «پیروزج» در این فرهنگ وجود ندارد و خواننده غیرمتخصص نمی‌تواند متوجه شود که کلمه «پیروزج» مربوط به چه زبانی است.

۳. در فرهنگ فارسی معین ریشه کلمه «گوهر» به صورت «پهلوی *gōhar* = جوهر، معرب» آمده، به این معنی که کلمه «گوهر» در زبان پهلوی به صورت *gōhar* تلفظ می‌شده که پس از داخل شدن به زبان عربی، معرب شده و شکل معرب آن «جوهر» است. درحالی‌که ریشه کلمه «جوهر» در مدخل مربوط به همین کلمه باید ذکر شود نه در مدخل «گوهر». در ضمن این سؤال مطرح می‌شود که اگر قرار است در بخش ریشه‌شناسی فرهنگی فارسی، به زبان‌هایی که لغتی را از فارسی وام گرفته‌اند پرداخته شود، چرا فقط زبان عربی مشمول این قاعده شده‌است؟ به بیان دیگر، ممکن است واژه «گوهر» و واژه‌های بسیاری مانند آن، از زبان فارسی به زبان‌های دیگر نیز داخل شده باشند. آیا در آن صورت باید به تمامی این زبان‌ها اشاره شود؟ برای مثال، واژه «کوشک» از زبان فارسی به زبان‌های زیادی، از جمله ترکی (*köşk*)، فرانسوی (*kiosque*)، و انگلیسی (*kiosk*) وارد شده‌است، ولی در فرهنگ فارسی معین (ذیل

«کوشک» هیچ اشاره‌ای به این وام‌گیری‌ها نشده، و تنها صورتِ معرّبِ این کلمه (جوسق) آمده‌است.

در فرهنگ بزرگ سخن چنین سهل‌انگاری‌هایی کمتر دیده می‌شود.

چند نکته

۱. برخلاف انتظاری که از فرهنگی با این حجم می‌رود، فرهنگ بزرگ سخن فاقد ریشه‌واژه‌های فارسی است و در آن تنها به ریشه‌وام‌واژه‌ها اشاره شده‌است. درنتیجه، در این مقاله نیز تنها به ریشه‌وام‌واژه‌های این اثر پرداخته خواهد شد.

۲. واژه‌های ایرانی دخیل در قرآن یا زبان عربی دوره جاهلی، مستقیم یا با واسطه، ریشه در زبان‌های ایرانی میانه دارد، نه فارسی نو. در ریشه‌شناسی باید به این نکته مهم توجه کرد و میان دو زبان فارسی میانه و فارسی نو تمایز قائل شد. بسیاری از پیشنهادها موجود در این مقاله به دلیل رعایت نکردن این تمایز مهم در فرهنگ بزرگ سخن است؛ برای مثال ← استبرق، جند، دیباج، رزق، سربال.

۳. عرب‌ها تعداد زیادی از واژه‌های فارسی موجود در زبان عربی را طبق قاعده‌های زبان خود جمع بسته‌اند. سپس صورت جمع تعدادی از این واژه‌ها دوباره وارد زبان فارسی شده‌است. برخی بدون در نظر گرفتن این موضوع چنین می‌پندارند که فارسی‌زبان‌ها این واژه‌های فارسی را طبق قاعده زبان عربی جمع بسته‌اند و آن‌ها را غلط می‌دانند، درحالی‌که صورت مفرد و جمع این لغت‌ها در فرهنگ‌های عربی آمده‌است و باید مانند دیگر واژه‌های جمع عربی که در فارسی وجود دارد با آن‌ها برخورد کرد؛ برای مثال ← دساتیر، دساتین، سناجق، فرامین، موانید.

۴. معنی بسیاری از واژه‌های عربی پس از ورود به فارسی تغییر کرده‌است. ذکر این تحول معنایی در ریشه‌شناسی اهمیت بسیار دارد، اما در فرهنگ بزرگ سخن، شاید به دلیل رعایت اختصار، جز به‌ندرت، به این موارد اشاره‌ای نشده‌است. در این مقاله نیز، به این موارد پرداخته نشده‌است.

۵. در مواردی که وام‌واژه‌ای از زبان‌هایی مانند روسی، فرانسوی، و انگلیسی وارد فارسی شده‌است، بهترین روش برای اطمینان از مبدأ دقیق لغت و جلوگیری از ریشه‌شناسی نادرست، بررسی «آواشناختی» و «معناشناختی» کلمه دخیل در زبان مبدأ و مقایسه آن با تلفظ و معنای همان واژه در فارسی است. بسیاری از پیشنهادها ذکر شده در این مقاله با به‌کارگیری این شیوه ارائه شده‌است.

۶. در فرهنگ بزرگ سخن صورت آوایی وام‌واژه‌هایی از زبان‌هایی با خط غیر از

لاتین، مانند روسی، یونانی، و مغولی ذکر نشده‌است. این روش در ریشه‌شناسی رایج و مطلوب نیست. در این مقاله صورت آوایی چنین واژه‌هایی را آورده‌ایم.

۷. «بیشتر کلمات روسی که به a [= [ا]] ختم می‌شوند، وقتی به فارسی وارد شده‌اند، این مصوت از آن‌ها حذف شده‌است؛ مانند کالباسا ← کالباس، ماشینا ← ماشین، واکسا ← واکس، لنتا ← لنت، وائا ← وان، دیوژینا ← دوجین، مائتا ← منات (پول روسیه). علت این امر این است که $\hat{a}$ در فارسی گفتاری علامت جمع است و اگر این کلمات با a وارد فارسی می‌شدند، جمع تلقی می‌شدند. از این نظر a از این کلمات حذف شده و دوباره در فارسی گفتاری با $\hat{a}$ جمع بسته شده‌اند. این فرایند در زبان‌شناسی به back formation [= اشتقاق معکوس] یعنی «ساخته‌شدن شکل پایه از روی شکل به اصطلاح مشتق» موسوم است. کلمه فرانسوی «کاندید» که در فارسی به «کاندید» بدل شده نیز به همین دلیل تغییر شکل یافته‌است. این تبدیل در کلمه «رتیل»ی عربی نیز دیده می‌شود که در فارسی به «رتیل» بدل شده‌است» (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۸).

۸. «در بسیاری از کلمات فارسی که با یکی از سه مصوت کوتاه a ، o (در قدیم u) و e (در قدیم i) آغاز می‌گردند، گاهی این مصوت حذف شده و به دنبال صامت اول از دو صامتی که بلافاصله پس از این مصوت قرار دارد اضافه شده‌است، مانند اشتر ← شتر؛ افزون ← فرون؛ اشکم ← شکم و غیره. این قاعده گاهی شامل کلمات عربی نیز شده‌است» (صادقی ۱۳۷۳، ص ۷ و ۸)؛ برای مثال ← طناب و عوان.

۹. «ایرانیان با تلفظ «ق» بیگانه بوده و آن را به صورت «ک» تلفظ می‌کرده‌اند... اما امروز می‌بینیم که «ق» یکی از واج‌های فارسی است... تردیدی نیست که تثبیت و جا افتادن تلفظ «ق» در زبان فارسی قرن‌ها به طول انجامیده‌است... در متون فارسی و در فرهنگ‌ها کلمات زیادی وجود دارد که با «ک» ضبط شده‌اند، اما اصل عربی آن‌ها با «ق» است و این امر در دوره‌های بعد موجب اشتباه فرهنگ‌نویسان شده، به طوری که تلفظ با «ک» این کلمات را اصل و صورت با «ق» را معرب آن‌ها دانسته‌اند» (صادقی ۱۳۸۵، ص ۵)؛ برای مثال ← تریاک، کپان، کولنج، لک‌لک.

۱۰. در برخی موارد ممکن است کلمه‌ای دارای چند معنی باشد که یک یا چند معنی آن از یک زبان و یک یا چند معنی دیگر از زبانی دیگر وارد فارسی شده باشد. در این صورت معنی یا معنی‌هایی که خاستگاه مشترک دارند باید در مدخل جداگانه‌ای قرار بگیرند؛ برای مثال ← زل، شوت، قُرم، کاپوت، ماشین، نمره.

۱۱. در ذیل فرهنگ بزرگ سخن و فرهنگ فشرده سخن در ریشه برخی از مدخل‌های فرهنگ بزرگ سخن تجدید نظر شده‌است. هدف مقاله حاضر ارائه

پیشنهادهایی برای برخی ایرادهای احتمالی باقی‌مانده و بهبود فرهنگ است؛ در نتیجه، از بازگویی مواردی که در دو اثر نامبرده اصلاح شده‌اند خودداری شده‌است.

۱۲. در فرهنگ بزرگ سخن برای ریشه‌ها از نشانه‌های اختصاری استفاده شده‌است، مانند «تر.» (= ترکی)، «عر.» (= عربی)، و «فا.» (= فارسی). در این مقاله تمامی نشانه‌های اختصاری به‌صورت کامل نقل شده‌است.

۱۳. برای جلوگیری از افزایش حجم مقاله، در اغلب موارد تنها به واژه‌های بسیط پرداخته شده و از ذکر ریشهٔ واژه‌های مشتق، مرکب، و مشتق‌مرکب خودداری شده‌است. برای مثال، پس از پیشنهاد برای ریشهٔ مدخل «کشیک»، ریشهٔ مدخل‌های «کشیک‌باشی»، «کشیکچی»، «کشیکچی‌باشی»، و... ذکر نشده‌است.

۱۴. در این مقاله فقط به تعداد اندکی از ریشه‌های موجود در فرهنگ بزرگ سخن پرداخته شده‌است و می‌توان پیشنهادهای موجود را برای بسیاری از مدخل‌های دیگر و تا حد کتابی جداگانه افزایش داد.

۱۵. هدف نویسندهٔ مقاله ارائهٔ اشتقاق جدیدی نبوده، بلکه هدف بازبینی ریشه‌های موجود در فرهنگ بزرگ سخن، بر مبنای پژوهش‌های پیشین ریشه‌شناسان و منابع شناخته‌شده بوده‌است. نگارنده بر این باور است که فرهنگ‌نویسان و پژوهشگران ریشه‌شناس ایرانی، جز به‌ندرت، همکاری تنگاتنگی با یکدیگر ندارند و امیدوار است که با انجام این پژوهش، بخشی از دستاوردهای ریشه‌شناختی پژوهشگران اهل فن را وارد حوزهٔ فرهنگ‌نویسی فارسی کرده باشد.

۱۶. نگارنده پیش از این، به همراه تعدادی از همکاران، فرهنگ فارسی عمید را ویرایش و در بسیاری موارد تألیف مجدد کرده بودم. از آنجاکه آغاز استخراج، تنظیم، و نگارش مواد این مقاله پس از پایان تألیف و ویرایش آن کتاب صورت گرفته‌است، بسیاری از پیشنهادهای موجود در مقالهٔ پیش‌رو، باید در آن کتاب هم اعمال شود. به بیان دیگر، مقالهٔ کنونی، نقدی بر بخش ریشه‌شناسی فرهنگ فارسی عمید (حسن عمید، تهران، اشجع، دو جلد، ۱۳۸۹) و همچنین فرهنگ‌های فارسی دیگر نیز به حساب می‌آید.

۱۷. در تمامی مدخل‌ها ریشهٔ نخست، دقیقاً مندرجات فرهنگ بزرگ سخن، و ریشهٔ دوم «پیشنهادهای نگارنده، تقریباً مطابق با روش این فرهنگ است. در پایان ریشهٔ دوم نیز دلیل این پیشنهادها و منبع آن ذکر می‌شود.

پیشنهادهای

- آسفالت** 'āsfalt [فرانسوی: asphalte] (1, p. 143).
 [روسی: asfal't] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۷).
آسیمه 'āsime بدون ریشه
 [سُغدی: 'smy] (Gharib 1995, no. 1729).
آغاز 'āqāz بدون ریشه
 [سُغدی: 'g'z] (Gharib: Henning 1939, p. 98).
 (1995, no. 87).
آقچه 'āqče [مغولی] نوعی سکه طلا و نقره.
 [ترکی: aqča] (Doerfer 1965, vol. 2, p. 85).
 نیز ← انوری ۱۳۸۱، ذیل آقچه، آقچه
اتاقه 'otāqe [ترکی] کاکلی از پَر بعضی پرندگان
 که بر کلاه می‌زدند.
 [مغولی میانه غربی: otaqa] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 112).
اخته 'axte [ترکی]
 [مغولی میانه غربی: axta و aqta] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 114).
استبرق 'estabraq [معرب، از فارسی: استبرک]
 گیاهی با برگ‌های بسیار پهن.
 [معرب، از آرامی: istabraq] از فارسی میانه:
 [stabraq] (Ciancaqlini: Jeffery 2007, p. 58).
 Horn 1893, no. 713; 2008, p. 109
 صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 77).
اسفیداج 'esfidāj [معرب، از فارسی] سفیداب.
 [معرب، از پهلوی: *ispēdāg] (Ciancaqlini 2008, p. 111).
الجه 'olje [ترکی] اسیر جنگی؛ غنیمت.
 [مغولی میانه غربی: olja] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 149).
الوس 'olus [ترکی] طایفه؛ قوم؛ قبیله.
 [مغولی میانه غربی: ulus] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 175).
امپراطریس 'emp[e]rāt[e]ris [فرانسوی: impératrice] ملکه.
 [از روسی: imperatritsa] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۴؛ Bashiri 1994).
امپراطور 'emp[e]rātūr [فرانسوی: empereur]
 [روسی: imperátor] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۵؛ Bashiri 1994).
 واژه فرانسوی empereur در این زبان به صورت āmprœr تلفظ می‌شود.
املج 'amlaj [معرب، از سنسکریت: آمله] نوعی آلوچه وحشی که مصرف دارویی دارد.
 [معرب، از فارسی میانه: *āmalag] سنسکریت: āmalaka [قیاس کنید با فارسی: آمله] (Ciancaqlini 2008, p. 108).
انبج 'ambaj [معرب، از هندی: انبه] انبه
 [معرب، از فارسی میانه: ambag] (برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 8).
اندآ 'andā [ترکی] دوست؛ رفیق.
 [مغولی میانه غربی: anda] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 149).
انگژ 'angož بدون ریشه: آهن سرخمیده‌ای برای راندن فیل
 [هندی: anikuš] (گارنیک آساطوریان، «فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی (معرفی مقدماتی با چند نمونه)»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۶، شماره ۲، ۱۳۸۰، ص ۳۲ و ۳۳، از Mayrhofer 1956).

[روسی: /baykót/ boykót] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۷). واژه انگلیسی boycott در این زبان به صورت 'bɔɪ.kɒt تلفظ می‌شود.

بت bot بدون ریشه

[سُغدی: bwt «بودا»، از سنسکریت: buddhá- «بودا»] (HENNING 1939, p. 94) Bartholomae (Gharib 1995, no. 2929; 1961, col. 921).

بربط barbat [معرب، از یونانی]

[معرب، از فارسی میانه: barbat. از یونانی: bárbiton و bárbiton] (علی‌اشرف صادقی، «سپهبد - سپهبد، هیربَد - هیربَد، باربَد - باربَد»، مسائل تاریخی زبان فارسی، تهران، سخن، ۱۳۸۰، ص ۱۱۷، برای صورت یونانی ← Frisk (1960-1972, vol. 1, p. 220).

برخی barxi بعضی: بدون ریشه

[سُغدی: [prxy(y) (HENNING 1939, p. 100) (Gharib 1995, no. 7334).

بریکاد berigād [فرانسوی: brigade]

[از روسی: brigáda/brigáda] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۷).

بستان bostān بدون ریشه

[معرب، از فارسی میانه: bōstān] (Ciancaqlini 2008, p. 123; Tafazzoli 1986, p. 48 برای صورت فارسی میانه ← Nyberg 1974, p. 119 Durkin-Meisterernst 2004, p. 119 "bōyestān" برای صورت عربی ← Wehr (1994, p. 71).

بستوق ba(o)stūq خمره: بدون ریشه

[معرب، از فارسی میانه: bastūk] (Ciancaqlini 2008, p. 130).

(vol. 1, p. 19-20).

اویماق 'oymāq [ترکی] قبیله.

[مغولی میانه غربی: obaq (omaq) و aīmaq] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 182).

ایداچی 'idāči [ترکی] متصدی غذا.

[مغولی میانه غربی: idāči] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 188).

بادمجان bādemjān بدون ریشه

[معرب، از فارسی میانه: *bādingān, از سنسکریت: vāṭiṅgaṇa هم‌ریشه با هندی باستان: bhaṇṭākī, bhṛṇṭikā, vṛmtāka-] (Ciancaqlini 2008, p. 120) برای صورت سنسکریت ← Mayrhofer 1956, vol. 3, p. 186).

باک ^۲bāk [فرانسوی: bac]

[روسی: bak [bac در فرانسه به معنی «ظرف»، مثلاً ظرف آب است و در مورد مخزن بنزین به‌کار نرفته‌است] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۷).

بال ^۴bāl [فرانسوی: bal] ۱. مکان یا سالن رقص. ۲. رقص.

[روسی، از فرانسوی: bal] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۶).

باندربول bānd[er]ol [فرانسوی: banderole]

[روسی: banderól] (Bashiri 1994) نیز ← (Rubinčik 1970). واژه فرانسوی banderole در این زبان به معنی «پرچم» است.

باورچی bāvarči [ترکی] آشپز.

[مغولی میانه غربی: ba'urči] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 202).

بایکوت bāykot [انگلیسی: boycott]

بسکتبالیست basketbālist [از انگلیسی]

[روسی: basketbolíst] Ovčinnikova 1965, p. 42.

بطری botri [از فرانسوی: bouteille]

[از انگلیسی. فارسی] مرکب از واژه انگلیسی bottle (که پس از ورود به فارسی واج l تبدیل به r شده: «بطر») و پسوند فارسی «ی» / i- (تذکر شفاهی دکتر علی‌اشرف صادقی به نگارنده). نیز ← کتری

بقم baqam [معرب، از فارسی: بگم]

[عربی] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۲-۱۴).

بلادر balādor [هندی] گیاهی درختچه‌ای با میوه سیاه‌رنگ.

[فارسی میانه: balādur از سنسکریت: [bhallātaka- Bailey 1981, p. 226]؛ 2. 484 p. Mayrhofer 1956, vol. 2. 30 p. 2011؛ برای صورت فارسی میانه ← (Mackenzie 1986, p. 16).

بلاده balāde [فاسق؛ بدکار؛ بدون ریشه

[سُغدی: 'pδ'ty و 'pδ'ty «نادرست»] (← بلایه).

بلایه balāye ۱. بدکار. ۲. فاحشه؛ بدون ریشه

[سُغدی: 'pδ'ty و 'pδ'ty «نادرست»] (Henning 1939, p. 102; Gharib 1995, no. 1260).

بلور bolur [عربی: بَلُور، بَلُور، معرب، از یونانی]

[فارسی میانه: bēlūr] قیاس کنید با سنسکریت: vaīḍīrya- «سنگ لاجورد» و یونانی: beryllos (Ciancaqlini 2008, p. 128-129)؛ برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 18؛ برای صورت سنسکریت و یونانی ← Frisk 1960- (1972, vol. 1, p. 234).

بلیت belit [از فرانسوی: billet]

[از روسی: bil'ët] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۱۷). واژه فرانسوی billet در این زبان به صورت تلفظ bije می‌شود.

بنج banj [معرب، از سنسکریت: بنگ]

[معرب، از فارسی میانه: bang] (Horn 1893, no. 232؛ نیز ← Ciancaqlini 2008, p. 129؛ Eilers 1971, p. 603؛ برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 17).

بنزین benzin [فرانسوی: benzène, benzine]

[روسی: benzin / b'zin'z'in/ در فرانسه به‌جای بنزین = benzine] کلمه «اسانس» essence به‌کار می‌رود (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸).

بنفسج banafsaj [معرب، از فارسی: بنفشه]

[معرب، از فارسی میانه: wanaḥṣag] (Horn 1893, no. 231؛ Tafazzoli 1986؛ برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 86؛ نیز ← Ciancaqlini 2008, p. 129).

بوران burān [ترکی]

[مغولی میانه غربی: borān] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 219).

بوفالو bufālo [انگلیسی / فرانسوی: buffalo]

[انگلیسی: buffalo] با این املا در فرهنگ کوچک لاروس (Jeuge-Maynart 2008) و فرهنگ کوچک زبان فرانسوی روبر (Rey 1970) یافت نشد. در فرانسوی buffle نوشته و (byfl) تلفظ می‌شود.

بولجار boljār [ترکی] میدان جنگ.

[مغولی میانه غربی: boljār] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 229).

می‌شود.

بیش ^۲ biš گیاهی هم‌خانواده با تاج‌الملوک که ریشه غده‌ای آن زهر هلاهل است: بدون ریشه [فارسی میانه: *bīš* قیاس کنید با سنسکریت: *viṣa-* (Mayrhofer 1956, vol. 3, p. 227) برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 18).

بیلیارد bil[i]yārd [از فرانسوی: *billard*] [روسی: *bil'ýard*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۷). واژه فرانسوی *billard* در این زبان به صورت *bijar* تلفظ می‌شود.

پات pāt در شطرنج، حالتی در پایان بازی که در آن، یکی از دو طرف بازی کیش نیست، ولی نمی‌تواند هیچ کدام از مهره‌های خود را حرکت دهد و بازی با نتیجه مساوی تمام می‌شود: بدون ریشه

[فرانسوی: *pat*] (JeuGE-Maynard 2008).

پاده pāde گله؛ رمه: بدون ریشه [سغدی: *p'it*] (Gharib 1995, no. 6541).

پارکت pārkēt [فرانسوی: *parquet*] [روسی: *parkét*] (Wheeler et al. 2007). واژه فرانسوی *parquet* در این زبان به صورت *parke* تلفظ می‌شود.

پاسپورت pāspōrt [فرانسوی: *pasport*] [روسی: *pásport*] (Rubinčik 1970). واژه فرانسوی *pasport* در این زبان به صورت *paspōr* تلفظ می‌شود.

پاسور pāsūr [؟] [روسی: *pasúr*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۷؛ Bashiri 1994, p. 113).

بولکی bolki [روسی]

[از روسی. فارسی] به نظر می‌رسد که «ی» آخر کلمه، «ی» نسبت فارسی باشد که پس از حذف *a* پایانی «بولکا» به آن اضافه شده (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰). روسی: *búlka* (همان). **بهرج** bahraj [معرب، از فارسی: بهره] سکه تقلبی. [معرب، از فارسی میانه: *bahrag*] (Ciancaqlini 2008, p. 122) برای صورت فارسی میانه ← "bahrak" (Nyberg 1974, p. 43).

بهق bahaq [معرب، از فارسی: بهک] نوعی لک‌وپس در پوست.

[عربی] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۷). نیز ← بهک

بهک bahak ← بهق: بدون ریشه

[از عربی: بهق] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۵).

بیدق beydaq [عربی: بیدق، معرب، از فارسی: بیادق] بیادک] پیاده.

[عربی: بیدق، از عربی: بیادق، معرب، از فارسی میانه: *payādag*] (Horn 1893, no. 347)؛ Eilers 1971, p. 602, 617؛ Tafazzoli 1986 برای صورت فارسی میانه ← Durkin-Meisterernst 2004, p. 288 برای صورت عربی بیادق ← (Wehr 1994, p. 103). ظاهراً صورت مفرد واژه عربی بیدق طبق قاعده اشتقاق معکوس از روی صورت جمع بیادق ساخته شده است (نیز ← فردوس).

بیسکویت bisku'it [انگلیسی / فرانسوی: *biscuit*] [از روسی: *biskvit*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰). واژه فرانسوی *biscuit* در این زبان به صورت *biskqi* تلفظ می‌شود، درحالی‌که واژه انگلیسی *biscuit* در این زبان به صورت *bis.kit* تلفظ

- پاشا** pāšā [مخفف پادشاه] pasāk پاساک pasāk تاج گل: بدون ریشه
[ترکی: *paša* از فارسی: پادشاه] (DOERFER 1965,)
[سُغدی: *ps 'k(h)*, *ps 'k*] (HENNING 1939, p. 98)
SOANES & EILERS 1971, p. 595; vol. 2, p. 420
(GHARIB 1995, no. 1303)
(and STEVENSON 2005, "pasha").
- پاکت** pākat [فرانسوی: paquet] [روسی: *pakét*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۷؛ Bashiri 1994)
کلمه فرانسوی *paquet* در این زبان
به صورت *pake* تلفظ می‌شود.
پالتو pālto [فرانسوی: paletot] [روسی: *pal'tó* از فرانسوی: *paletot*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۲؛ Bashiri 1994)
پان‌اسلامیسم pān-e('e)slām-ism [فرانسوی: *panislamisme*] (JEUGE-MAYNART 2008)
عربی. فرانسوی
[فرانسوی: *panislamisme*] (JEUGE-MAYNART 2008)
پان‌عربیسم pān'arab-ism [فرانسوی: عربی. فرانسوی]
[فرانسوی: *panarabisme*] (JEUGE-MAYNART 2008)
پرس pors^۲ [فرانسوی: portion] مقدار معینی از یک نوع غذا.
[روسی: *port's'a*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۷؛ Bashiri 1994, p. 114)
واژه فرانسوی *portion* در این زبان به صورت *porsjō* تلفظ می‌شود.
پروتست po(e)rotest [از فرانسوی: *protester*] اعتراض.
[انگلیسی: *protest*]
پریموس perimus [از انگلیسی: *Primus*] [روسی: *prímus*] (Bashiri 1994) نیز ←
(Rubinčik 1970)
- پساک** pasāk تاج گل: بدون ریشه
[سُغدی: *ps 'k(h)*, *ps 'k*] (HENNING 1939, p. 98)
(GHARIB 1995, no. 1303)
پسگده pasaqde آماده؛ فراهم: بدون ریشه
[سُغدی: *pts 'ytk* و *ptsy'tyy*] (HENNING 1939, p.)
(GHARIB 1995, no. 7871, 7894; 104)
پل pa(e)l پاشنه پا: بدون ریشه
[سُغدی: *pδ-*] (HENNING 1939, p. 98) Sims-
Williams and Durkin-MEISTERERNST 2004, p. 136.
پلمب polomb [فرانسوی: *plomb*] [روسی: *plómba* از فرانسوی: *plomb*] (Rubinčik 1970)
واژه فرانسوی *plomb* در این زبان
به صورت *plō* تلفظ می‌شود.
پوپولیسم populism [انگلیسی: *populism*] (ذیل فرهنگ بزرگ سخن)
[فرانسوی: *populisme*] واژه انگلیسی *populism*
در این زبان به صورت *pɒp.ju.li.zəm* تلفظ می‌شود.
پولسار pu(o)lsār [انگلیسی: *pulsar*] (نجوم) جسم آسمانی بسیار فشرده...
[فرانسوی: *pulsar*] (JEUGE-MAYNART 2008) واژه انگلیسی *pulsar* در این زبان به صورت *'pəl.sa:ɹ* تلفظ می‌شود.
پولکا polkā [فرانسوی: *polka* از چکی] ۱. نوعی رقص لهستانی. ۲. آهنگی دوضربی.
[روسی: *pól'ka*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸).
پیراشکی pirāški [روسی] [از روسی. فارسی: روسی: *pirozók*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰؛ Bashiri 1994). به نظر می‌رسد

از انگلیسی]

[روسی: *tramváy*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸). واژه فرانسوی *tramway* در این زبان به صورت *tramwe* تلفظ می‌شود.

ترانسپورت *terānsport* [فرانسوی: *transport*]

[روسی: *tránsport*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸). واژه فرانسوی *transport* در این زبان به صورت *trāspōr* تلفظ می‌شود.

تروت‌ومرت *tart-o-mart* تارومار: بدون ریشه

[سُغدی: *trtmrt*] (HENNING 1939, p. 95). (GHARIB 1995, no. 9679).

ترویرا *terevirā* [؟] (ذیل فرهنگ بزرگ سخن)

[انگلیسی: *Trevira*] (SOANES and STEVENSON 2005).

تریاک *ta(e)r[i]yāk* [یونانی]

[از عربی: تریاق، معرب، از یونانی: *thēriakos*] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۵؛ برای صورت یونانی ← "treacle" (SOANES and STEVENSON 2005).

تسمه *tasme* [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *tasma*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 245).

تماغه *tomāqe* کلاهی که بر سر باز یا هر پرندۀ

شکاری دیگر می‌گذاشتند: بدون ریشه [مغولی میانه غربی: *tomaqa*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 257).

تواچی *tavāči* [ترکی] مأمور ابلاغ فرمان شاه.

[مغولی میانه غربی: *to'aci*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 260).

توشمال *tošmāl* [ترکی] مأمور آشپزخانه.

[مغولی میانه غربی: *tüšimel*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 260).

که «ی» / *-i* آخر کلمه، پسوند فارسی باشد. نیز ← بولکی و فاستونی

پیک *peyk* [از انگلیسی: *peak*] مقداری از مشروب الکلی که در یک پیاله یا استکان جا می‌گیرد.

[از روسی: *payók/ pa'ók*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۱).

پیل *pil* [هندی]

[فارسی میانه: *pīl* از فارسی باستان: *piru-* «عاج»، قیاس کنید با اکدی: *pīlu* و سنسکریت: *pīlu*] (← فیل).

پیلی *pili* [از فرانسوی: *plier*] چین لباس.

[فرانسوی: *pli*] در فرانسوی *plier* «تا کردن» فعل است و به صورت *plije* تلفظ می‌شود (Rey 1970).

تایین *tābin* [از عربی: تأیین یا تابعین؟] سرباز ساده.

[مغولی میانه غربی: *tābīn* «پنجاه»] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 241).

تاراج *tārāj* بدون ریشه

[ترکی: *Staraş*] (DOERFER 1965, vol. 2, p. 435).

تپاک *tapāk* بی‌قراری و اضطراب: بدون ریشه

[سُغدی: *tp'kh*] (GHARIB 1995, no. 9622).

تراخم *tarāxom* [فرانسوی: *trachome*] از یونانی

نوعی بیماری عفونی چشم.

[از روسی: *traxóma*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸). واژه فرانسوی *trachome* در این زبان به صورت *trakom* تلفظ می‌شود.

تراموای *terāmā[y]* [از فرانسوی: *tramway*]

[مغولی میانه غربی: *jərgä*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 269).
[1, p. 291-293].

جزوات jozavāt [از عربی، جمع جزوه]
[جمع جزوه، به قاعده عربی] (← جزوه)

جزوه jozve [از عربی]
[از عربی. فارسی] کلمه جزوه... از همین کلمه =
جزو] به اضافه پسوند اسم‌ساز «ه» = -e/a-
ساخته شده‌است. خیام‌پور درباره جزوه
نوشته‌است: «جزوه (به معنی «دفتر»)... و جمع
آن جزوات... در لغت موجود نیست.» اینکه
معین آن را از عربی جزوة مأخوذ دانسته غلط
است (صادقی ۱۳۷۳، ص ۱۰).

جزیه jezye [عربی: جزیه، معرب، از آرامی: گزیت]
[عربی: جزیه، معرب، از آرامی: *gezīthā* قیاس
کنید با فارسی میانه: *gazīdag* «جزیه»] (Bailey
1981, p. 225؛ برای صورت فارسی میانه ←
MACKENZIE 1986, p. 36). آیلرس آن را مستقیماً
از واژه فارسی میانه *gazīt* می‌داند (EILERS 1971, p. 594).

جغد joqd بدون ریشه
[سغدی: *cywty*] (HENNING 1939, p. 96) GHARIB
(1995, no. 3184).

جلدو je(o)ldu پاداش نقدی؛ انعام؛ بدون ریشه
[مغولی میانه غربی: *jūldū*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 294).

جلگه jolge بدون ریشه
[مغولی میانه غربی: *jōlgā*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 294).

جلو je(o)lo[w] [ترکی]
[مغولی میانه غربی: *jīlau*] (DOERFER

(vol. 1, p. 269).

تیاتر tiyātr [از فرانسوی]

[روسی: *tʰiātr*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۲).

تیم tim کاروانسرا؛ بدون ریشه

[سغدی: *tym*، از چینی: *tien* «مغازه»] (HENNING
1939, no. 9747؛ GHARIB 1995, p. 94).

جار jār [ترکی] خبری که برای اطلاع عموم در
کوچه‌ها و محله‌ها با صدای بلند اعلام
می‌کردند.

[مغولی میانه غربی: *jār*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 277).

جارچی jārči [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *jārči*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 277).

جانی jānaqi [ترکی] مشاوره.

[مغولی میانه غربی: *jāngi*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 280).

جاه jāh [معرب، از فارسی باستان] مقام و منزلت
[معرب، از فارسی میانه: *gāh*، از فارسی باستان:
gāθu-] (Bailey 1981, p. 226) KENT 1953, p. 183؛
برای صورت فارسی میانه ← NYBERG 1974, p. 80).

جباخانه jabbā-xāne [ترکی؟. فارسی] محل
ساختن یا نگهداری آلات جنگی.
[مغولی. فارسی] مغولی میانه غربی: *jēbā* «سلاح؛
زره» (DOERFER 1963, vol. 1, p. 284).

جدیت jedd-iy[y]at [عربی. عربی]
[عربی: جدیّت] (WEHR 1994, p. 136).
«seriousness».

جرگه jarge [ترکی]

جوز jo[w]z [عربی: جَوَز، معرّب، از فارسی: گوز] گردو.

[عربی: جَوَز، معرّب، از فارسی میانه: gōz] (Gignoux 2011, p. 33؛ Tafazzoli 1986؛ Mackenzie 1986, p. 37). صورت فارسی میانه ←

جوزق jo[w]zaq [معرّب، از فارسی: گوزغه] غوزه بازشده پنبه.

[عربی: جَوَزَق، معرّب، از فارسی میانه: *gōzag] (یادداشت دکتر علی‌اشرف صادقی برای نگارنده).

جوزهر jo[w]zahe(a)r (نجوم) دو نقطه تلاقی مدار ماه با دایره منطقه البروج: بدون ریشه [معرّب، از فارسی میانه: gōzihr] (Tafazzoli 1986؛ Durkin- 1986؛ Meisterernst 2004, p. 166).

جوسق jo[w]saq [عربی: جَوَسَق، معرّب، از فارسی: کوشک]

[عربی: جَوَسَق، معرّب، از سریانی: gōšqā] از فارسی میانه: gōšag «گوشه»؟ / kōšk «کوشک»؟ (Ciancaqlini 2008, p. 119؛ Nyberg 1974, p. 141؛ Eilers 1971, p. 593؛ Horn 1893, no. 945).

جوق juq [ترکی] گروه؛ دسته؛ جماعت. [عربی: جَوَق] (Doerfer 1967, vol. 3, p. 9). (Wehr 1994, p. 176).

جوقه juqe [ترکی] گروه؛ دسته؛ جماعت. [عربی: جَوَقَة] (Doerfer 1967, vol. 3, p. 9). (Wehr 1994, p. 176).

جوهر jo[w]har [عربی: جَوَهر، معرّب، از فارسی:

1963, vol. 1, p. 296).

جلیقه jeliqe [ترکی]

[از روسی: žil'ëtka/ žiletka] از فرانسوی: gilet] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۲ و ۳۳، از فرهنگ فرانسه به فارسی سعید نفیسی؛ Bashiri 1994). نیز ← جلیقه

جمادی‌الثانی jamādi.y.o.s.sāni [از عربی: جُمَادِی‌الثَّانِیَة]

[از عربی: جُمَادِی‌الثَّانِی] (Wehr 1994, p. 158).

جند jond [معرّب، از فارسی: گُند] سپاه.

[معرّب، از آرامی: gund] از فارسی میانه: gund] (Nyberg 1974, p. 135؛ Ciancaqlini 2008, p. 86؛ Tafazzoli 1986؛ Jeffery 2007, p. 104). درباره احتمال وام گرفته شدن واژه فارسی میانه gund از gunn سامی ← (Ciancaqlini 2008, p. 135).

جند jond [معرّب، از فارسی: گُند] بیضه؛ خایه.

[معرّب، از فارسی میانه: gund] (Ciancaqlini 2008, p. 138؛ Tafazzoli 1986؛ Eilers 1971, p. 603؛ Mackenzie 1986, p. 38). برای صورت فارسی میانه ←

جودَر jo[w]zar [معرّب، از فارسی: گودَر] بچه گوزن.

[عربی: جَوْدَر / جَوْدَرُ، معرّب، از فارسی میانه: gōdar] (Tafazzoli 1986).

جوراب jurāb بدون ریشه

[از عربی: جَوْرَب، معرّب، از فارسی: گوراب] (Eilers 1971, p. 139؛ Ciancaqlini 2008, p. 608, 617؛ Wehr 1994، نیز ← p. 174؛ Doerfer 1967, vol. 3, p. 8).

[سُغدی: *črxwšt*] (HENNING 1939, p. 96)
 (GHARIB 1995, no. 3260)

چقر *čaqz* قورباغه: بدون ریشه

[سُغدی: *čyʒ-*] (GHARIB HENNING 1939, p. 96)
 (1995, no. 3185)

چمدان *čame(a)dān* [روسی، از فارسی: جامه‌دان]
 [روسی: *čimadān/ čemodān*] از تاتاری، از
 فارسی: جامه‌دان [صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸].

چنداول *ča(e)ndāvol* [ترکی] گروهی که در
 عقب لشکر حرکت می‌کردند...

[مغولی میانه غربی: *čagda'ul, čagdu'ul*]
 (DOERFER 1963, vol. 1, p. 306).

چنگ *čang* ساز رشته‌ای قدیمی: بدون ریشه
 [فارسی میانه: *čang*، از چینی؟] (Bailey 1981, p. 226;
 (DOERFER 1967, vol. 3, p. 103

حسن لبه *hasan-lab-e* [از عربی: حصی‌البان] صمغ
 درختی که در جاوه می‌روید.

[از عربی: حصی‌لبان / حصالبان «رزماری»] (WEHR
 1994, p. 214 "rosemary")

خدوک *xa(o)duk* حسد یا خشم: بدون ریشه
 [سُغدی: *γδwk*] (GHARIB HENNING 1939, p. 94)
 (1995, no. 4101)

خراج *xarāj* [عربی]
 [معرب، از فارسی میانه: *hr'g* قیاس کنید با اکدی
ilkum (از ریشه *h l k* «رفتن»)] (برای صورت
 فارسی میانه مانوی ← (MACKENZIE 1986, p. 43
 برای صورت اکدی ← (EILERS 1971, p. 594

خز *xaz[z]* [عربی: خز]
 خز فارسی است و از فارسی وارد عربی
 شده‌است. طبق شیوه فرهنگ بزرگ سخن نیاز

گوهر]

[عربی: جَوهر، معرب، از فارسی میانه: *gōhr*]
 (EILERS TAFAZZOLI 1986 HORN 1893, no. 948)
 1971, p. 603؛ برای صورت فارسی میانه ←
 (NYBERG 1974, p. 83).

جیران *jeyrān* [ترکی] آهو.
 [مغولی میانه غربی: *jērān*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 301).

جین ^۱ *jin* [از فرانسوی: *douzaine* «دوجین»]
 [از روسی: *d'ūžina* «دوجین»] (صادقی ۱۳۸۴،
 ص ۳۸؛ (BASHIRI 1994, p. 115. واژه فرانسوی
douzaine در این زبان به صورت تلفظ
 می‌شود. فارسی‌زبان‌ها به تصور اینکه هجای اول
 کلمه دوجین (= ۱۲) همان عدد دو است، آن را
 از ابتدای دوجین انداخته‌اند و کلمه جین (= ۶)
 را ساخته‌اند. نیز ← دوجین

چاو *čāv* [چینی] پول کاغذی.
 [مغولی میانه غربی: *čau*، از چینی: *čau*]
 (DOERFER 1963, vol. 1, p. 304).

چای *čāy* [چینی]
 [هندی: *čā*، از چینی: *čá*] (DOERFER 1967, vol. 3, p. 39).

چربی *čerbi* [ترکی] مأموری که کارش تعیین
 محل سکونت ایلچیان در خانه‌های مردم بود.
 [مغولی میانه غربی: *čerbi*] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 305).

چرخشت *čarxo(a)št* حوضی که در آن انگور
 می‌ریزند و با فشردن انگور با دست یا وسیله‌ای
 دیگر، آب و شیره انگور را می‌گیرند: بدون
 ریشه

618؛ برای صورت فارسی میانه ← Durkin-Mackenzie (Meisterernst 2004, p. 135).

دبیر dabir بدون ریشه

[فارسی میانه: *dibīr* «کاتب»، از فارسی باستان: *dipī-*vara-* «محافظ کتیبه‌ها»، جزء اول کلمه فارسی باستان از عیلامی: *[dup-pi]* (Kent 1953, p. 191؛ Nyberg 1974, p. 63؛ Eilers 1971, p. 619؛ برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 26).

درهم derham [معرب، از یونانی]

[معرب، از فارسی میانه: *drahm*، از یونانی: *[draxmē]* (Nyberg 1974, Jeffery 2007, p. 129؛ Frisk 1960-1972, vol. 1, Huysse 2002, p. 65؛ 415؛ برای صورت فارسی میانه ← Durkin-Mackenzie 2004, p. 139).

دساتیر dasātīr [جمع دستور، به قاعده عربی]

[عربی، جمع دستور] (Wehr 1994, p. 324).

دساتین dasātin [جمع دستان، به قاعده عربی]

[عربی، جمع دستان] (اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

دلار dolār [انگلیسی: dollar]

[فرانسوی: *dollar*، از انگلیسی: *dollar*] (Jeuge-Maynart 2008). واژه انگلیسی *dollar* در این زبان به صورت *ˈdɒl.ə* تلفظ می‌شود.

دلتا delta [یونانی]

[فرانسوی: *delta*، از یونانی: Δ] (Jeuge-Maynart 2008؛ Soanes and Stevenson 2005, “delta”).

دوجین do(u)jin [از فرانسوی: douzaine]

[از روسی: *d’üzina*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸). واژه فرانسوی *douzaine* در این زبان به صورت *duzen* تلفظ می‌شود. نیز ← جین

به ریشه ندارد. فارسی میانه: *xaz* (Mackenzie 1986, p. 94).

خیمپاره xom-pāre بدون ریشه

[ترکی، از فارسی: خنبره] در نوشته‌های قدیم فارسی خنبره صورت دیگری از خمره... است. تردید نیست که خیمپاره جنگی و به احتمال بسیار قوی لفظ آن از عثمانی وارد ایران شده‌است. در فرهنگ ترکی - انگلیسی ردهاوس... اصل آن از *humbara* فارسی مأخوذ دانسته شده‌است. پیداست که *humbara* همان خنبره است (در ترکی عثمانی «خ» به «ه» بدل می‌شود) و این نوع بمب را که شبیه نارنجک بوده به سبب گردی آن به خمره (خنبره) تشبیه کرده‌اند (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۳).

خنجر xanjar [عربی]

[معرب، از ایرانی میانه؟ قیاس کنید با پارتی: *henjer* و *xenjer*] (برای صورت پارتی ← Durkin-Meisterernst 2004, p. 363).

خندق xandaq [معرب، از فارسی: خندک «کندک»]

[معرب، از فارسی میانه: **kandag* «کنده»] (Nyberg 1974, p. 111؛ Tafazzoli 1986؛ نیز ← “kandan”).

داروغه dāruqe [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *daruga*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 319).

دانق dāna(e)q [معرب، از فارسی: دانگ]

[معرب، از ایرانی میانه: *dānag*] (Horn 1893, Tafazzoli 1986, no. 536؛ Nyberg 1974, p. 61؛ Eilers 1971, p. 152؛ Ciancaglini 2008, p. 152).

دوش ^۳ duš [فرانسوی: douche]

[روسی: duš] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۸).

دهقان dehqān [معرب، از فارسی: دهگان]

[معرب، از فارسی میانه: dehgan] (Nyberg 1974, p. 61; Horn 1893, no. 588)

برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 26.

دهلیز dehliz [معرب، از فارسی: دِهله]

این کلمه فارسی است و طبق روش فرهنگ بزرگ سخن نیاز به ریشه ندارد. فارسی میانه: dahliz (Tafazzoli 1986, p. 24; Eilers 1971, p. 619).

دیباج dibāj [معرب، از فارسی: دیبا و دیباه]

[معرب، از فارسی میانه: dēbāg] (Tafazzoli 1986, p. 591; Horn 1893, no. 591; Eilers 1971, p. 605)

برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 26.

دیفرنسیال difrensiyāl [فرانسوی: différentiel]

[روسی: differentsiyāl] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۸).

دینام dinām [از فرانسوی: dynamo]

[از روسی: dinámo] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

رپورت rāport [فرانسوی: rapport]

[روسی: rāport] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۰؛ Bashiri 1994). واژه فرانسوی rapport در این زبان به صورت rapór تلفظ می‌شود.

رادیاتور rād[i]yātor [فرانسوی: radiateur]

[روسی: radiátor] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

راغ rāq دامنه سبز کوه: بدون ریشه

[سغدی: r'γ' قیاس کنید با فارسی میانه: rāγ] (Henning 1939, p. 95; Gharib 1995, no. 8422)

برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 70.

ربوخه rabuxe اوج لذت جنسی: بدون ریشه

[سغدی: rp'wγ و rpwγ' «نافذ»] (Henning 1939, p. 102).

رزق rezq [عربی: روزی]

[معرب، از سریانی: roziqā, از فارسی میانه: rōzīg] (Horn 1893, Jeffery 2007, p. 142)

«روزی» (Ciancaqlini 2008, p. 255 no. 629)

برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 72.

رزوه rezve [؟] برجستگی مارپیچ روی میله پیچ

یا داخل سوراخ مهره.

[از روسی: rez'ba «دنده»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

رستاق rostāq [معرب، از فارسی: روستاک، روستا] (روستا).

[معرب، از فارسی میانه: rōstāg] (Tafazzoli 1986, p. 171; Nyberg 1974, p. 171)

برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 72.

رل rol [فرانسوی: rôle]

[روسی: rul'] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹). «فرمان»

در فرهنگ بزرگ سخن پنج معنی برای مدخل «رُل» وجود دارد که معنی شماره ۱ «فرمان اتومبیل» روسی است (همان) و در نتیجه مدخل «رُل» باید به دو مدخل تفکیک شود. واژه فرانسوی rôle در این زبان به معنی «فرمان اتومبیل» به کار نمی‌رود.

(p. 188-189)

زندانف zandbāf بلبل: بدون ریشه
 [سُغدی: *zntw'β] (HENNING 1939, p. 105) نیز
 ← (GHARIB 1995, no. 11342).
زور zur^۲ [عربی] دروغ.

این کلمه فارسی است و طبق شیوه فرهنگ
 بزرگ سخن نیاز به ریشه ندارد. فارسی میانه:
 HORN 1893, no. ۱۵۵؛ JEFFERY 2007, p. 155) zūr
 674؛ برای صورت فارسی میانه ← Durkin-
 MACKENZIE 1986, MEISTERERST 2004, p. 385
 (p. 99).

زیبق zeybaq [عربی: زَبَق، زَبَق، معرب، از فارسی:
 زیوه = جیوه] ساده.

[عربی: زَبَق، زَبَق، معرب، از فارسی میانه:
 MAYRHOFER 2011, p. 39) [*zīwag] GIGNOUX
 (EILERS 1971, p. 598; 1956, vol. 1, p. 439).

زیج zij [معرب، از فارسی: زیج] کتابچه نجومی...
 [معرب، از فارسی میانه: zīg] (TAFAZZOLI 1986)
 (EILERS 1971, p. 598).

ژیلِت žilet [فرانسوی] جلیقه.
 [روسی: žilét] (OVČINNİKOVA 1965, p. 226).

ساتراپ sātrāp [یونانی، از فارسی باستان]
 [فرانسوی: satrape، از یونانی: satrapēs، از فارسی
 باستان: xšaça-pāvan-] (BARTHOLOMAE 1961,)
 546؛ col. 181؛ KENT 1953, p. 181؛ برای صورت
 فرانسوی ← (JEUGE-MAYNART 2008).

ساخارز sāxāroz [از فرانسوی: saccharose] قند
 نی‌شکر.

[از روسی: saxaróza] (WHEELER et al. 2007, p.)
 447. واژه فرانسوی saccharose در این زبان

رواج ravāq [عربی] ۱. رونق. ۲. رایج...

[معرب، از فارسی میانه: rawāg] قیاس کنید با
 فارسی: روا (EILERS 1974, p. 168) NYBERG
 605؛ p. 1971؛ برای صورت فارسی میانه ←
 (MACKENZIE 1986, p. 71).

روزبان ruzbān جلاد؛ دژخیم: بدون ریشه
 [سُغدی: rwcp'n] (GHARIB 1995, no. 8558).

ریژ riž آرزو؛ هوس؛ کام: بدون ریشه
 [سُغدی: ryj] (GHARIB 1939, p. 99) HENNING
 8626؛ (no. 1995).

زاق zāq[q] بچه؛ فرزند: بدون ریشه
 [سُغدی: z'k] (Sims- GHARIB 1995, no. 11135)
 WILLIAMS and Durkin-MEISTERERST 2004, p.
 (230).

زرقون zarqun [سُریانی] سرنج.

[معرب «قرمز روشن»، از آرامی: sīrīqūn از
 یونانی: surikon از فارسی میانه: zargōn]
 (TAFAZZOLI 1986) 176؛ p. 2008 CIANCAQLINI
 590-591؛ EILERS 1971, p. The American
 Heritage Dictionary of the English
 Language, Third Edition, Houghton Mifflin
 Company, Boston / New York, 1992,
 437؛ "bright red" (p. 437) WEHR 1994, "zircon";
 برای صورت عربی ←

زنجیل zanje(a)bil [معرب، از فارسی]

[معرب، از سُریانی: zangbil از فارسی میانه:
 singibēr از هندی میانه] قیاس کنید با فارسی:
 شنگیل و پالی: singivēra- و سنسکریت:
 śrngavera- (JEFFERY 2008, p. 175) CIANCAQLINI
 153-154؛ 2007، نیز ← WIDENQREN 1955,

[معرب، از فارسی میانه: *sag-gil* «سنگ‌گل»] *sag* «سنگ» + *gil* «گل» (Jeffery 2007, p. 164)؛ 1986 Tafazzoli؛ برای صورت‌های فارسی میانه ← 73, 36, p. 1986 (Mackenzie).

سراج *serāj* [عربی] چراغ.

[معرب، از ایرانی میانه: *čirāy*] (Jeffery 2007, p. 167-166؛ 1986 Tafazzoli؛ 606, p. 1971 Eilers؛ برای صورت فارسی میانه ← 23, p. 1986 Mackenzie).

سرادق *sorādeq* [معرب، از فارسی: سراپرده؟] پرده‌سرا.

[معرب، از فارسی میانه: *srādag*] (Tafazzoli 1986؛ نیز ← 179, p. 1974 Nyberg؛ Jeffery 167-168, p. 2007؛ 189, p. 1955 Widengren). **سربال** *serbāl* [معرب، از فارسی: پوشاک].

[معرب، از فارسی میانه: *šalwār* «شلوار»] (سروال 1986 Tafazzoli؛ 789, no. 1893 Horn؛ 168-169, p. 2007 Jeffery؛ نیز ← 609, 622, p. 1971 Eilers؛ برای صورت فارسی میانه ← 79, p. 1986 Mackenzie).

سکباج *sekbāj* [معرب، از فارسی: سکبا] آش سرکه.

[معرب، از فارسی میانه: **sikbāg*] (Tafazzoli 1986).

سکرت *sekret* [فرانسوی: *secrète*] مخفی. [روسی: *sekrét* /s'ikr'ët/ (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۹).

سمنت *sement* [انگلیسی: *cement*] سیمان. [روسی: *tsement*] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۹). **سناجق** *sanājeq* [جمع سنجق، به قاعده عربی]

به صورت *sakaroz* تلفظ می‌شود.

ساخارین *sāxārin* [از فرانسوی: *saccharine*] گردی سفید و شیرین.

[روسی: *saxarín*] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۹). واژه *saccharine* در این زبان به صورت *sakarín* تلفظ می‌شود.

سادج ^۱ *sādj* [معرب، از فارسی: ساده] ساده. [معرب، از فارسی میانه: *sādij*] (Eilers 1971, p. 606).

سادج ^۲ *sādj* [معرب، از فارسی: ساده] گیاهی بدون ریشه... [معرب، از فارسی میانه: **sādag*] (Gignoux 2011, p. 71).

سارافون *sārafon* [روسی: پیراهن زنانه بدون آستین].

[روسی: *sarafān* /sərafān/ «پیراهن زنانه بی‌آستین»، از ترکی، از فارسی: سراپا «لباس فاخر»] (صادق ۱۳۸۴، ص ۳۳؛ برای معنی واژه روسی *sarafān* «پیراهن زنانه بی‌آستین» ← 814, p. 1965 Ovčinnikova).

سپهر *sepehr* بدون ریشه [فارسی میانه: *spihr* از یونانی: *sphaira* «کره»] (Huyse 2002؛ Nyberg 1974, p. 178).

ستاغ *setāq* نازا: بدون ریشه [سُغدی: *st''(x)*] (Gharib 1995, no. 8982).

ستیق *setiq* قله: بدون ریشه [سُغدی: *st''yγ* و *(ə)stēγ*] (Henning 1939, p. 95).

سجیل *sejjil* [معرب، از فارسی؟ سنگ یا گل پخته].

املاي درست کلمه آلماني *Schablone* (با یک n) است.

شاتون *šātun* [فرانسوی: *chaton*] دسته‌پیستون.

[روسی: *šatún*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹). واژه فرانسوی *chaton* در این زبان به معنی «نگین؛ جای نگین» است.

شاسی *šās[s]i* [فرانسوی: *châssis*]

[روسی: *šassi* / انگلیسی: *chassis*] ممکن است از روسی *šassi* گرفته شده باشد، نه از انگلیسی یا فرانسه. البته از انگلیسی آمدن آن نیز ممکن است (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹).

شبق *šabaq* [معرب، از فارسی: شبه] سنگی سیاه‌رنگ از جنس کربن.

[معرب، از فارسی میانه: *šabag*] (برای صورت فارسی میانه ← *MACKENZIE* 1986, p. 78).

شطرنج *šatranj* [معرب، از پهلوی: شترنگ]

[معرب، از فارسی میانه: *šatrang*] از سنسکریت: *čatur-aṅga-* «دارای چهار صف نظامی» (*Āfāzoli* 1986, p. 54; *Nyberg* 1974, p. 607, 1971, p. 607؛ برای صورت فارسی میانه ← *MACKENZIE* 1986, p. 22). منظور از «چهار صف نظامی» پیادگان، اسب‌سواران، فیل‌سواران، و قلعه‌نشینان هستند (یادداشت دکتر احمدرضا قائم‌مقامی برای نگارنده).

شغال *šoqāl*، قدیمی: *šaqa* بدون ریشه

[فارسی میانه: *šayāl*] از سنسکریت: *-śṛkāla* و *šṛgālā-* (*Hübschmann* 1895, p. 80) (*Mayrhofer* 1956, vol. 3, p. 368؛ برای صورت فارسی میانه ← *HORN* 1893, no. 785).

شفک *šafak* ابله؛ نادان؛ بدون ریشه

عَلَم‌ها؛ بیرق‌ها.

[عربی، جمع سنجق] (Wehr 1994, p. 506) «banner».

سنبل *sombol* بدون ریشه

[معرب، از آرامی] (*Jeffery* 2007, p. 178)؛ برای صورت عربی ← (*Wehr* 1994, p. 506).

سندس *sondos* [معرب، از فارسی؟] ایریشم.

[معرب، از ایرانی میانه: *sandūs*] قیاس کنید با سغدی: *sndws* (*Jeffery* 2007, p. 179-180)؛ *Widengren* 1955, p. 190-191؛ فارسی میانه و پارتی ← *Durkin-Meisterernst* 2004, p. 307؛ *Sims* 2004, p. 307؛ برای صورت سغدی ← *Williams and Durkin-Meisterernst* 2004, p. 177).

سنگ‌سار *sangsār* بدون ریشه

[سغدی: *snqs'r*] (*Henning* 1939, p. 96)؛ *Gharib* 1995, no. 8867.

سوغات *so[w]qāt* [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *saṡqat*] (*Doerfer* 1963,) (vol. 1, p. 345).

سیم *sim* ۱. سیم برق. ۲. رشته باریک ساز. ۳. نقره. ۴. سکه نقره‌ای؛ بدون ریشه

[از فارسی میانه: *sēm* و *asēm* از یونانی: *asēmon* «نقره»] (*Nyberg* 1974, p. 31)؛ *Bailey* 1981, p. 225؛ *Huyse* 2002؛ برای صورت فارسی میانه ← (*Mackenzie* 1986, p. 12 & 74).

شابلون *šāblon* [آلمانی: *Schablone*]

[روسی: *šablón*] «قالب؛ الگو» واژه آلمانی *Schablone* در این زبان به صورت */ʃa'blo:nə/* شابلونه تلفظ می‌شود (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۹).

- [از عربی: شفق «تباہ»] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۶).
- شکلات** šokolāt [فرانسوی: chocolat]
- [روسی: /šəkalāt/ šokolad] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۱). واژه فرانسوی *chocolat* در این زبان به صورت *šakla* تلفظ می‌شود.
- شلاق** šallāq [ترکی]
- [از عربی: شَلَق «شلاق زدن»] در ترکی به دلیل ش آغازی آن مسلماً قرضی و مقتبس از فارسی است... این کلمه ظاهراً باید از ریشه عربی «شَلَق» به معنی «شلاق زدن» گرفته شده باشد، هرچند خود شلاق در عربی به کار نرفته‌است (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۶، از Doerfer 1975, vol. 4, p. 290). به نظر می‌رسد که شلاق صیغه مبالغه‌ای است که ایرانیان از ریشه «شَلَق» عربی ساخته‌اند (مقایسه شود با ثبات و ضباط و غیره) (صادقی ۱۳۸۲، همان).
- شلتاق** ša(e)ltāq [ترکی] زورگویی.
- [مغولی میانه غربی: *šiltaq*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 358).
- شنقار** šonqār [ترکی] (جانوری) نوعی باز.
- [مغولی میانه غربی: *šonqar*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 360).
- شوت** šut [انگلیسی: shoot] ۱. ضربه به توپ. ۲. دیرفهم.
- [روسی: šut «مسخره؛ دلفک»؟ / انگلیسی: shoot «پرت»؟] (برای صورت و معنی کلمه روسی ← صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۹). در فرهنگ بزرگ سخن دو معنی برای مدخل «شوت» وجود دارد که معنی شماره ۲ (دیرفهم) ممکن است روسی یا انگلیسی باشد. در نتیجه، بهتر است مدخل
- «شوت» به دو مدخل تفکیک شود.
- شورج** šuraj [معرب، از فارسی: شوره] شوره. [معرب، از فارسی میانه: *šōrag*] (برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 75).
- شیلنگ** šilang [از آلمانی: Schlang]
- [روسی: *šlang*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۹؛ Bashiri 1994, p. 115).
- ساروج** sārūj ساروج: بدون ریشه
- [معرب، از فارسی میانه: *čārūg*] (Tafazzoli 1986; Mackenzie 1986, p. 21).
- سندل** sandal [فرانسوی: sandale] نوعی کفش تابستانی: بدون ریشه
- [معرب، از فارسی میانه: *čandal*] از سنسکریت: *candana* [Eilers & Gignoux 2011, p. 75] 1971, p. 607؛ برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 21؛ برای صورت عربی ← Wehr 1994, p. 614).
- صولجان** so[w]lajān [عربی: صَوْلْجَان، معرب، از فارسی: چوگان] چوگان.
- [عربی: صَوْلْجَان، معرب، از فارسی میانه: **čawlagān* «چوگان»] (Mackenzie 1986, p. 22؛ نیز ← Nyberg 1974, p. 56, «cōvēgān» (Eilers 1971, p. 590, «šaubaq/k»).
- ضمین** zamin [از عربی، ممالِ ضمان] ضامن.
- [عربی] (Wehr 1994, p. 637).
- طاس** tās [معرب، از فارسی: تاس] مکعب کوچکی که در تخته‌نرد و منچ به کار می‌رود.
- [معرب، از فارسی میانه: *tās(t)*] در فرهنگ بزرگ

می‌دانسته‌اند «عکعک» صورت فارسی «عق‌عق» است، «ع» آن را حفظ کرده‌اند. بعدها «عکعک» فشرده شد و به صورت «عکک» و سپس به صورت «عکّه» درآمده‌است (صادقی ۱۳۸۵، ص ۶ و ۷).

عنبر ambar [عربی]

[معرب، از فارسی میانه: ambar] (GIGNOUX 2011, p. 20; Mackenzie 1986, p. 8).

عوان av[v]ān [از عربی] پاسبان.

[از عربی: اعوان] (صادقی ۱۳۷۳، ص ۸).

غجر چی qačarči [ترکی] راهنما؛ بلدِ راه.

[مغولی میانه غربی: qačarči] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 376).

غراش qarāš بن مضارع غراشیدن (خشم گرفتن): بدون ریشه

[سُغدی: qarāš «عصبانی»] (GHARIB 1995, no. 4172).

غوک quk قورباغه: بدون ریشه

[سُغدی: quk] (HENNING 1939, p. 95).

فاستونی fāsto(u)ni [روسی] پارچه پشمی نسبتاً ضخیم.

[انگلیسی. فارسی] انگلیسی: /fʌstion/ fustian (علی‌اشرف صادقی، «درباره چند لغت عامیانه فارسی»، مجله سخن، دوره ۲۰، شماره ۴ و ۵، مهر ۱۳۴۹، ص ۳۹۳). به نظر می‌رسد که «ی» آخر کلمه، «ی» نسبت فارسی باشد. نیز ← بولکی و پیراشکی

فاگوت fāgut [آلمانی] نوعی ساز بادی.

[روسی: fagót] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۲).

فام fām رنگ: بدون ریشه

سخن هشت معنی برای مدخل «طاس» وجود دارد که ریشه معنی شماره ۱ (معنی بالا) به صورت «معرب، از فارسی میانه: tās» (برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 82; Boyce 1977, p. 86) صحیح است. ریشه معنی‌های دیگر (لگن؛ کاسه؛ پیاله؛...) نیز به صورت «معرب، از فارسی میانه: tašt» (Horn; Nyberg 1974, p. 192; Tafazzoli 1986) صحیح است. در نتیجه مدخل «طاس» باید به دو مدخل تفکیک شود.

طناب tanāb [عربی: طناب]

[از عربی: آطناب] (صادقی ۱۳۷۳، ص ۷ حاشیه).
طیهوج tihuj [معرب، از فارسی: تیهو] تیهو.
 [عربی: طیهوج، معرب، از فارسی میانه: tēhōg] (Tafazzoli 1986) برای صورت عربی ← اتابکی (۱۳۷۸-۱۳۸۰).

ظرفیت zarf.iy[y]at [از عربی]

[عربی: ظرفیت] (اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

عرابه 'arrābe [معرب، از فارسی]

[۴] در صورتی که این کلمه معرب باشد، طبق شیوه فرهنگ بزرگ سخن، باید صورت عربی آن درج می‌شد. در فرهنگ‌های عربی مراجعه شده واژه *عَرَابَة با این معنی یافت نشد (← Wehr 1994: اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰). قیاس کنید عربی: عَرَبَة (Wehr 1994, p. 703) و روسی: arbá (Rubinčik 1970) و ترکی: araba «گردونه» (Doerfer 1965, vol. 2, p. 19).

عکه 'akke [عربی: عکّه] عق‌عق.

[از فارسی: عکعک، از عربی: عق‌عق] قدا که

دارد که معنی شماره ۵ «انیفورم» روسی است و در نتیجه مدخل «فرم» باید به دو مدخل تفکیک شود. *forme* در فرانسوی به معنی «انیفورم» به کار نمی‌رود.

فرنج *ferenj* کت نیم‌تنه نظامی که چهار جیب دارد: بدون ریشه

[از روسی: *frenč*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۳).

فرنج *foronj* پوزه؛ دهان: بدون ریشه

[سُغدی: *pr'yink'*] (Gharib 1995, no. 7018)

Sims-Williams and Durkin-Meisterernst 2004, (p. 141, 147).

فژ *faž* چرک: بدون ریشه

[سُغدی: *βz* و *βž* «زشت»] (HENNING 1939, p. 101; 464 (Gharib 1995, no. 101).

فلاکت *fa(e)lākat* [از عربی] فقر و بدبختی.

[از فارسی: مفلک، از عربی: مفلق، «پست؛ رذل»] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۸).

فندق *fandoq* بدون ریشه

[عربی: فُندق، معرب، از فارسی میانه: *pondik*]

(Ciancaqlini 2008, p. 122-123)؛ برای صورت

فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 69؛ برای

صورت عربی ← اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

فوتبالیست *futbālist* [از انگلیسی]

[روسی: *futbolíst*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).

فیل *fil* [معرب]

[معرب، از فارسی میانه: *pīl* از فارسی باستان:

piru- «عاج»، قیاس کنید با اکدی: *pīlu* و

سنسکریت: *pīlu*] (Bailey 1981, p. 224)؛ Jeffery

2007, p. 230-231؛ برای صورت فارسی میانه

← Durkin-Meisterernst 2004, p. 289؛ برای

[سُغدی: *β'm(h)*] (HENNING 1939, p. 100)؛ (Gharib 1995, no. 2459).

فامیل *fāmil* [فرانسوی: *famille*]

[روسی: *famili'a*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۹؛

Bashiri 1994, p. 113). واژه فرانسوی *famille*

در این زبان به صورت *famij* تلفظ می‌شود.

فخار *faxxār* [عربی] کوزه‌گر.

[از عربی: فَخَّارٌ] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۸ حاشیه).

فرامین *farāmin* [معرب، از فارسی، جمع فرمان]

[عربی، جمع فَرَمَان] (Wehr 1994, p. 831).

فرخار *farxār* بتخانه: بدون ریشه

[سُغدی: *βry'r*] (Gharib HENNING 1939, p. 94) (1995, no. 2741).

فردوس *ferdo[w]s* [عربی: فردوس، معرب، از

فارسی، = پردیس]

[عربی: فردوس، از عربی: فرادیس، از یونانی:

parádeisos از اوستایی: *pairi.daēza*] (Tafazzoli

1986؛ Eilers 1971, p. 594؛ برای صورت

اوستایی ← Bartholomae 1961, col. 865).

صورت مفرد واژه عربی فردوس طبق قاعده

اشتقاق معکوس از روی صورت جمع فرادیس

ساخته شده‌است (Tafazzoli 1986).

فرغون *forqun* [از فرانسوی: *fourgon*]

[از روسی: *furgón* «واگن باری» / از فرانسوی:

fourgon «واگن باری»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).

فرم *form* [فرانسوی: *forme*]

[روسی: *fórma/ fórma/* «لباس رسمی؛ انیفورم»]

(صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۲). در فرهنگ بزرگ

سخن هشت معنی برای مدخل «فرم» وجود

[ترکی، از ایتالیایی] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۵۲).
قراس qorās [فرانسوی: grosse] واحدی برای
 شمارش، معادل دوازده دوجین یا
 صد و چهل و چهار عدد.

[از روسی: gross] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).
قراول qarāvol [ترکی] نگهبان.
 [مغولی میانه غربی: qara'ul] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 399).

قرنطینه quarantine [معرّب، از فرانسوی:
 quarantaine]

[ترکی، از ایتالیایی: quarantena] (صادقی ۱۳۸۴،
 ص ۲۳). در صورتی که این کلمه معرّب باشد،
 طبق شیوه فرهنگ بزرگ سخن، باید صورت
 عربی آن درج می‌شد. در فرهنگ‌های عربی
 مراجعه شده واژه *قرنطینه یافت نشد (← Wehr
 1994؛ اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

قرنیز qarniz [؟]
 [از روسی: karníz] در روسی karníz به معنی
 «گیلویه [= باریکه گود سراسری در محل اتصال
 سقف با دیوار زیر آن]» است. ممکن است این
 کلمه از طریق ترکی وارد فارسی شده باشد
 (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰).

قشنگ qašang بدون ریشه
 [سغدی: -'γšnk] (Gharib 1995, no. 731).

قشون qošun [ترکی]
 [مغولی میانه غربی: qošūn] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 406).

قطاب qottāb [از عربی: قَطَاف؟]
 [از عربی: قُطَاب] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۶).
قفیز qafiz [معرّب، از فارسی: کویز] واحد وزن،

صورت فارسی باستان و اکدی ← Kent 1953, p. 197؛
 برای صورت فارسی سنسکریت ← (Mayrhofer 1956, vol. 2, p. 296).

قآن qā'an [ترکی] پادشاه بزرگ.
 [مغولی میانه غربی: qa'an] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 379; Doerfer 1967, vol. 3, p. 141).

قابو qābu [ترکی] فرصت.
 [مغولی میانه غربی: qabu] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 379).

قاطر qāter [از سغدی]
 [ترکی: qatir، از سغدی: xtry] (Doerfer 1967, vol. 3, p. 391-393; ۱۵۲؛
 برای صورت سغدی ← Gharib 1995, no. 10629).

قاقم qāqom [عربی] پستاندار شبیه راسو.
 [معرّب، از فارسی میانه: kākōm] (برای صورت
 فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 48).

قبا qabā [عربی: قباء]
 [عربی: قباء، معرّب، از فارسی میانه: kabāh] (Bailey 1954, p. 147; Tafazzoli 1986)
 صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 47).

قبه qobbe [عربی: قِبَّة] گنبد
 [عربی: قِبَّة، معرّب، از فارسی میانه: gumbad] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۹ و ۱۰؛
 برای ریشه واژه عربی ← Eilers 1971, p. 585; Tafazzoli 1986)
 برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 38).

قراپین qarābin^۲ [فرانسوی: carabine] نوعی
 تفنگ لوله کوتاه.

مسافت، سطح، و آب...

[معرب، از فارسی میانه: *kafiz*] (Tafazzoli 1986)؛

نیز ← (Hübschmann 1895, p. 89).

قلوه qolve [از عربی: کلیه]

[از عربی: کلوه] (Wehr 1994, p. 982).

قلیان qa(e)lyān [؟]

[از عربی: غلیون «چق، پیپ؛ قلیان»] (اتابکی

۱۳۷۸-۱۳۸۰، ذیل «غلیون»). ظاهراً واژه فارسی

قلیان طبق قاعده تصحیح افراطی

(over-correction) از روی واژه عربی غلیون

ساخته شده است (قیاس کنید با واژه عامیانه

ماکارانی که از روی واژه ماکارونی ساخته

شده است).

قور qur [ترکی] سلاح و مهمات.

[مغولی میانه غربی: *qor* «تیردان؛ ترکش»]

(Doerfer 1963, vol. 1, p. 427).

قورچی qurči [ترکی] سرباز مسلح.

[مغولی میانه غربی: *qorči*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 429).

قول qo(u)r [ترکی] قلب لشکر.

[مغولی میانه غربی: *göl*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 438).

قهرمان qahre(a)mān [معرب، از پهلوی]

[معرب، از فارسی میانه: *kār-framān* «کارفرما»]

(Mackenzie 1986, p. 50).

قیتول qaytul [ترکی] اردوگاه.

[مغولی میانه غربی: *qoṭūl*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 447).

قیچی qeyči [ترکی]

[مغولی میانه غربی: *qačči*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 448).

(1, p. 448).

کاپوت kāput [فرانسوی: capote]

[روسی: *kapót* «کاپوت خودرو»، از فرانسوی:

capot] (برای صورت و معنی کلمه روسی ←

صادق ۱۳۸۴، ص ۲۹). در فرهنگ بزرگ سخن

سه معنی برای مدخل «کاپوت» وجود دارد که

معنی شماره ۱ (= سرپوش لولایی روی

موتور...) و ۲ (= در صندوق عقب خودرو)

روسی است و در نتیجه مدخل «کاپوت» باید به

دو مدخل تفکیک شود. واژه فرانسوی *capote*

در این زبان به معنی «کروک» است و برای دو

معنی فوق کلمه *capot* با تلفظ *kapo* به کار

می‌رود (← Rey 1970).

کاسی ^۲ kās [خوک: بدون ریشه

[سغدی: *kās*] (Gharib 1995, no. 4666).

کافور kāfur [معرب، از سنسکریت]

[معرب، از فارسی میانه: *kāpūr*، هم‌ریشه با

سنسکریت: *karpūra*] (Giṇoux 2011, p. 77)؛

Ciancaḡlīni 2008, p. 246. Jeffery 2007, p. 246

189؛ برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie

(1986, p. 49).

کاکل kākol [بدون ریشه

[مغولی: *škökül*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 452).

کامخ kāmāx [معرب، از فارسی: کامه] نوعی

خوراکی از خمیر خشک، شیر، ماست، سرکه، و

مانند آن‌ها.

[معرب، از آرامی: *kṃk*'] (Mackenzie 1986, p. 48).

← Tafazzoli 1986؛ برای صورت فارسی میانه ←

(Mackenzie 1986, p. 48).

(1, p. 461).

کرستون karastun قپان: بدون ریشه

[از عربی: قرسطون] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۶).

کوک kork ۱. پشم. ۲. پُرز: بدون ریشه

[از روسی: kórka «پوست؛ قشر»؟] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۴).

کرو karv پوشیده (دندان): بدون ریشه

[سُغدی: kṛw و kṛw' (HENNING 1939, p. 96)؛
 (GHARIB 1995, no. 4875).

کشیک kešik [ترکی]

[مغولی میانه غربی: kešik] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 467).

کلوش keloš [فرانسوی: cloche] نوعی دامن

زنانه به شکل مخروط که در بالا تنگ است و به طرف پایین گشاد می‌شود.

[روسی: kl'oš] در فرانسه cloche به معنی «زنگ» و «ناقوس» است و... در مورد دامن به کار نمی‌رود (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۴).

کلیشه keliše [فرانسوی: cliché]

[روسی: klišé] (Bashiri 1994)؛ نیز ← Rubinčik (1970).

کنز kanz [معرب، از فارسی: گنج] گنج.

[معرب، از ایرانی میانه: ganj / ganz] (Ciancaqlini 2008, p. 142؛ Tafazzoli 1986؛ نیز

← Widengren 1955, p. 192-193؛ Boyce 1977, p. 42؛ Durkin-Meisterernst 2004, p. 163؛
 Nyberg 1974, p. 81؛ Mackenzie 1986, p. 35).

کولنج kulanz قولنج: بدون ریشه

[از عربی: قولنج] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۸).

کانا kānā نادان؛ بی‌عقل: بدون ریشه

[سُغدی: q'ny'] (GHARIB 1995, no. 4651).

کپان kapān [لاتینی] قپان.

[از عربی: قبان] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۱۴ و ۱۵).

کپه koppe توده و انباشه از چیزی: بدون ریشه

[از عربی: قِبْطَة، معرب، از فارسی میانه: gumbad]

(صادقی ۱۳۸۵، ص ۹ و ۱۰؛ برای ریشه واژه

عربی ← Tafazzoli 1986؛ Eilers 1971, p. 585؛

برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie 1986،

(p. 38).

کپیتا kopeytā نوعی حلوا: بدون ریشه

[از عربی: قَبِيطَاء] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۶).

کتري ketri [از انگلیسی: kettle]

[از انگلیسی. فارسی] مرکب از واژه انگلیسی

kettle (که پس از ورود به فارسی واج l تبدیل

به r شده: «کتر») و پسوند فارسی «ی» / -i

(تذکر شفاهی دکتر علی‌اشرف صادقی به

نگارنده). نیز ← بطری

کتل kotal [ترکی] پشته.

[مغولی میانه غربی: kōtāl] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 458).

(1, p. 458).

کتل kotal [ترکی] اسب یدک.

[مغولی میانه غربی: kōtāl] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 459).

(1, p. 459).

کتلت kotlet [فرانسوی: côtelette]

[از روسی: kotl'eta] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰؛

Bashiri 1994). واژه فرانسوی côtelette در این

زبان به معنی «گوشت دنده» است.

کجیم kajim قزآگند: بدون ریشه

[مغولی میانه غربی: kejim] (DOERFER 1963, vol. 1, p. 459).

گارس gārs [از فرانسوی، = گاز، مأخوذ از غزه، شهری در فلسطین] پارچه‌ای لطیف.

[از روسی: /gas/ gaz] از کلمه روسی gaz که gas تلفظ می‌شود و با r اضافی، که در فارسی به آن افزوده شده، گرفته شده است. این r در کلمات چرتکه و گارسه نیز دیده می‌شود. سابقاً تجاری بودند که... این پارچه‌ها را از روسیه وارد می‌کردند (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۴).

گامبی gāmbi [انگلیسی: gambit] در شطرنج، حالتی در شروع بازی که با از دست دادن یکی از پیاده‌ها و درعوض، به دست آوردن موقعیت بهتر همراه است.

[فرانسوی: gambit] از ایتالیایی: gambetto «پشت پا» [Jeuge-Maynari 2008]. واژه انگلیسی gambit در این زبان به صورت gæm.bit تلفظ می‌شود (و نه *gæm.bi).

گراور gerāvor [فرانسوی: gravure] فلزی که بر روی آن تصویری برای چاپ حک می‌شود. [از روسی: /grav'úra/ grav'úra] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۶؛ Bashiri 1994).

لاستیک lāstik [از فرانسوی: élastique] [ترکی، از فرانسوی: élastique] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰).

لامپا lāmpā [از فرانسوی: lampe] نوعی چراغ فنیله‌ای.

[روسی: Lámpa] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۰؛ Bashiri 1994).

لک لک laklak [آذدی]

[از عربی: لُق لُق] (صادقی ۱۳۸۵، ص ۷).

لوترا lutarā زبانی قراردادی بین دو یا چند نفر:

بدون ریشه

[از عبری: lo-tora «غیرتورانی»] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۴۸).

ماسکه māske [فرانسوی: masqué] ماسک.

[روسی: /máskə/ maska «ماسک»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵). واژه فرانسوی masqué در این زبان صفت و به معنی «نقابدار» و «پوشیده» است.

ماشه māše [عربی: مَحْشَة؟]

[ترکی، از عربی: مَحْشَة] (صادقی ۱۳۸۲، ص ۱۵۳). عربی: مَحْشَة «سیخی آهنین که با آن آتش را به هم می‌زنند» (اتابکی ۱۳۷۸-۱۳۸۰).

ماشین māšin [فرانسوی: machine]

[از روسی: mašina «خودرو»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰). در فرهنگ بزرگ سخن چهار معنی برای مدخل «ماشین» وجود دارد که معنی شماره ۱ «اتومبیل؛ خودرو» روسی است و در نتیجه مدخل «ماشین» باید به دو مدخل تفکیک شود. کلمه فرانسوی machine در این زبان به معنی «دستگاه» است.

مانور mānovr [فرانسوی: manoeuvre]

[روسی: man'ovr از فرانسوی: manoeuvre] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵).

مدال medāl [فرانسوی: médaille]

[روسی: /myedal' medál'] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵؛ Bashiri 1994). واژه فرانسوی médaille در این زبان به صورت medaj تلفظ می‌شود.

مرال ma(e)rāl [ترکی] نوعی گوزن.

[مغولی میانه غربی: maral] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 495).

و بتونه به کار می‌رود: بدون ریشه

[روسی: *mel* «گج»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۰).

ملاطفه *molātefe* [عربی]

در فرهنگ بزرگ سخن دو معنی برای مدخل

«ملاطفه» وجود دارد که ریشه معنی شماره ۱

(ملاطفت) به صورت [عربی: ملاطفَة] (Wehr

1994, p. 1018) صحیح است. ریشه معنی ۲

(مُلَاطَفَه) نیز به صورت «از عربی: مُلَاطَفَة» (صادقی

۱۳۷۳، ص ۵) صحیح است. در نتیجه مدخل

«ملاطفه» باید به دو مدخل تفکیک شود.

موانید *mavānid* [جمع مانده، به قیاس عربی]

(دیوانی) مانده‌ها؛ مالیات پس افتاده.

[عربی، جمع مأنَد] (Tafazzoli 1986)؛ اتابکی

(۱۳۷۸-۱۳۸۰).

موری *muri* ^۲ لوله سفالی: بدون ریشه

[سُغْدی: *mwry'y* «راه آب»] (Gharib 1995, no.)

(5552).

موز *mo[w]z* بدون ریشه

[فارسی میانه: *mōz* قیاس کنید با سنسکریت:

mauca- و *moca-*] (برای صورت فارسی میانه

← Mackenzie 1986, p. 56)؛ برای صورت

سنسکریت ← Mayrhofer 1956, vol. 2, p.

(692).

نارگیل *nārgil* بدون ریشه

[فارسی میانه: *anārgēl* از سنسکریت: *nārikela-*

و *[nālikera]* (Bailey 1981, p. 226)؛ Mayrhofer

1956, vol. 2, p. 155)؛ برای صورت فارسی

میانه ← Mackenzie 1986, p. 9).

نس *nos* گرداگرد دهان: بدون ریشه

[سُغْدی: *ns*] (Henning 1939, p. 100).

مرج *marj* ^۲ [معرّب، از فارسی: مرغ] چراگاه.

[معرّب، از پارتی: *marγ*] قیاس کنید با فارسی

میانه: *marw* (Tafazzoli 1986)؛ برای صورت

پارتی ← Durkin-Meisterernst 2004, p. 230

(Boyce 1977, p. 57).

مزان *mezqān* [ترکی، از فرانسوی] موزیک.

[ترکی، از روسی: *múz'ika* «موسیقی» *múz'ikánt*

«نوازنده»] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۵).

مسک *mesk* [معرّب، از سنسکریت] مُشک.

[معرّب، از فارسی میانه: *mušk* از ریشه

هندواروپایی، قیاس کنید با هندی باستان: *mušká-*

«بیضه»] (Tafazzoli 1986)؛ Ciancaqlini 2008, p.

204؛ Eilers 1971, p. 609)؛ برای صورت فارسی

میانه ← Mackenzie 1986, p. 57).

مشک *mašk* بدون ریشه

[فارسی میانه: *mašk* فارسی باستان: *maškā-* از

ریشه سامی] قیاس کنید با اکدی: *maš-ku-u*

«پوست» و آرامی: *maškā* و آشوری: *mašku*

(Bailey 1981, p. 224)؛ برای صورت فارسی

باستان ← Kent 1953, p. 203)؛ برای صورت

فارسی میانه ← Mackenzie 1986, p. 55).

مصاف *masāf[f]* [عربی: مصاف، جمع مَصَفّ]

[از عربی: مَصَفّ] (صادقی ۱۳۷۳، ص ۲ و ۳).

مفلاک *meflāk* [از عربی]

[از عربی: مفلاق «پست؛ رذل»] (صادقی ۱۳۸۵،

ص ۸).

مفلوک *mafluk* [از عربی] فلک‌زده.

[از فارسی: مفلاک، از عربی: مفلاق «پست؛ رذل»]

(صادقی ۱۳۸۵، ص ۸).

مل ^۱ *mel* گرد بسیار نرمی که در ساخت رنگ‌ها

نشاستج nešāstaj [معرب] نشاسته

[معرب، فارسی میانه: *nišāstaj] (برای صورت فارسی میانه ← واژه‌نامه موضوعی زبان‌های باستانی ایران ۲؛ حسن رضایی باغبیدی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۳).

نشت našt تراوش کردن: بدون ریشه

[از عربی: نش] تغییری که در این کلمه پیدا شده نزد زبان‌شناسان به «دگرگون‌شدگی» یا «ناهمگون‌شدگی» dissimilation موسوم است و آن عبارت از تبدیل یکی از دو واج همسان به یک واج غیر همسان با آن است. در اینجا *t* دوم کلمه به *d* [= *t*] بدل شده است (صادقی ۱۳۷۳، ص ۸ و ۹).

نقوله naqule زلف؛ گیسو: بدون ریشه

[مغولی میانه غربی: *nugulā*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 516).

نقطه ^۲ noqte [؟] افسار بدون دهنه.

[مغولی میانه غربی: *noqta*] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 517).

نمره nomre [معرب، از ایتالیایی: *numero*]

[عربی: نمره، معرب، از ایتالیایی: *numero*] (برای صورت عربی ← Wehr 1994, p. 1173 "number"). علاوه‌براین، در فرهنگ بزرگ سخن شش معنی برای مدخل «نمره» وجود دارد که معنی شماره ۳ «حمام خصوصی» روسی است. *nóm'er* در روسی به معنی «اتاق» است (← صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۱) و معنی شماره ۵ (حیله‌گر) «ترکی، از ایتالیایی: *numero*» است. در نتیجه مدخل «نمره» باید به سه مدخل تفکیک

شود. نیز ← صادقی (۱۳۸۲، ص ۱۴۴): «نمره» در معنی «شماره» (نمره درس و نمره کفش) از ترکی «نمره»، «نومره»، و «نومرو» *numara* گرفته شده که خود مأخوذ از ایتالیایی است. **نوک** *no(u)k* ۱. منقار. ۲. ... بدون ریشه [سغدی: *nwk*] (Henning 1939, p. 95).

نیلوفر nilufar بدون ریشه

[معرب، از فارسی میانه: *nīlōpal* از سنسکریت: *nīlot.pala-* (Bailey 1981, p. 225-226)؛ *Ciancaqlini* 2008, p. 214؛ *Gignoux* 2011, p. 59؛ برای صورت عربی ← Wehr 1994, p. 1190؛ برای صورت فارسی میانه ← Mackenzie (1986, p. 60).

واکسیل *vāksil* [روسی] ← واکسیل‌بند

[از روسی، مخفف واکسیل‌بند] ← واکسیل‌بند **واکسیل‌بند** *vāksil-band* [روسی، فارسی] رشته‌های به‌هم‌پافته‌ای که به دو طرف آن قطعه‌ای فلز یا چرم وصل شده است و در لباس‌های رسمی نظامی بر شانه چپ می‌آویزند. [از روسی: *aksel'bant*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۲۶؛ Bāshiri 1994).

وال *vāl* [یونانی، انگلیسی: *whale*] بالن: به سهم شیر و به تن زنده‌پیل و به چشم چو جع / چو غرم بر سر کوه و چو وال در دل یم (سنایی). [عربی] (Wehr 1994).

والیبالست *vālibālist* [از انگلیسی]

[روسی: *vālibālist/ voleybolíst*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۴۱).

وانیل *vānil* [فرانسوی: *vanille*]

[روسی: *vanil'*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۲). واژه

- فرانسوی *vanille* در این زبان به صورت *vanij* تلفظ می‌شود.
- ورمیشل** *vermišel* [فرانسوی: *vermicelle*] رشته‌فرنگی.
- [روسی: *vermišélʲ*] (صادقی ۱۳۸۴، ص ۳۲). واژه فرانسوی *vermicelle* در این زبان به صورت *vermišel* تلفظ می‌شود.
- هراول** *herāvol* [ترکی] واحدی از لشکر که برای هدایت سپاهیان پیشاپیش لشکر حرکت می‌کند.
- [مغولی میانه غربی: *hirä'ül* «طلایه سپاه»] (Doerfer 1963, vol. 1, p. 352).
- هندسه** *hendese* [معرب، از پهلوی] [معرب، از فارسی میانه: *handāz* «طرح، نقشه»] (Eilers 1971, p. 600) ← (Mackenzie 1986, p. 42).
- یابو** *yābu* بدون ریشه [ترکی آذری: *yabu*] (Doerfer 1975, vol. 4, p. 48).
- یاتوغان** *yātuqān* [ترکی] نوعی ساز زهی. (Doerfer 1963,) [*yatuğan*: مغولی میانه غربی] (vol. 1, p. 546).
- یاسج** *yāse(o)j* [تیر پیکان‌دار. (ترکی: *yasič*] (Doerfer 1975, vol. 4, p. 96).
- یافه** *yāfe* یاوه: بدون ریشه [سغدی: *y'βk* «سرگردان»] (HENNING 1939, p. 102; (Gharib 1995, no. 10890).
- یاقوت** *yāqut* [معرب، از فارسی: یاکند] [معرب، از آرامی، از فارسی میانه: *yākand*] از یونانی: [*hyákinthos*] (Jeffery 2007, p. 289) Huyse 2002: برای صورت فارسی میانه ← (Mackenzie 1986, p. 96). تحول آوایی واژه عربی یاقوت بر اثر خوانش نادرست *y'knt* به صورت *y'kwt* بوده‌است (Nyberg 1974, p. 225).
- یده** *yade* در باور قدما، سنگی که چون بر کف دست بگیرند و رو به آسمان بر آن ورد بخوانند باران می‌بارد: بدون ریشه. [ترکی جغتایی: *yada* از مغولی: *ṣāda*] (Doerfer 1975, vol. 4, p. 142).
- یونجه** *yonje* بدون ریشه [ترکی آذری: *yonja*] (Doerfer 1975, vol. 4, p. 228).

منابع:

- اتابکی، پرویز (۱۳۷۸-۱۳۸۰)، فرهنگ جامع کاربردی فرزانه (عربی - فارسی)، ۴ جلد، تهران، فرزانه.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن، هشت جلد.
- انوری، حسن (سرپرست) (۱۳۹۰)، ذیل فرهنگ بزرگ سخن، تهران، سخن.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۷۳)، «بعضی تحولات ناشناخته کلمات عربی در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۱۱، شماره ۱، صفحه‌های ۱۱-۲.
- صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۲)، «نقد» فرهنگ اصطلاحات دوره قاجار: قشون و نظمیه»، مجله زبان‌شناسی،

سال ۱۸، شماره ۱، صفحه‌های ۱۳۹-۱۵۴.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۴)، «کلمات روسی در زبان فارسی و تاریخچه ورود آن‌ها»، مجله زبان‌شناسی، سال ۲۰، شماره ۲، صفحه‌های ۳-۴۶.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۸۵)، «تحول صامت 'ق' عربی در زبان فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال ۲۱، شماره ۱ و ۲، صفحه‌های ۳-۳۲.

Bailey, Harold W. (1954), "Indo-Iranian Studies II", in: *Transactions of the Philological Society*,

Bailey, Harold W. (1981), "Western Iranian Dialects", in: *Opera Minora*, Shiraz, Forozangah.

Bartholomae, Christian (1961), *Altiranisches Wörterbuch*, Berlin.

Bashiri, Iraj (1994), 'Russian Loanwords in Persian and Tajiki Languages', *Persian Studies in North America*, studies in Honor of Mohammad Ali Jazayeri, Edited by Mehdi Marashi, Iranbooks, Bethesda, Maryland.

Boyce, Mary (1977), *A Word-list of Manichaean Middle Persian and Parthian*, in: *Acta Iranica*, 9a, Téhéran-Liège-Leiden.

Ciancaqlini, Claudia A. (2008), *Iranian Loanwords in Syriac*, Wiesbaden, Dr. Ludwig Reichert Verlag.

Doerfer, Gerhard (1963), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band I, Wiesbaden, Steiner.

Doerfer, Gerhard (1965), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band II, Wiesbaden, Steiner.

Doerfer, Gerhard (1967), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band III, Wiesbaden, Steiner.

Doerfer, Gerhard (1975), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, band IV, Wiesbaden, Steiner.

Durkin-Meisterernst, Desmond (2004), *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Partian*, Brepols, Turnhout, Belgium.

Eilers, Wilhelm (1971), "Iranisches Lehnwort im Arabischen", *Actas do IV Congresso de Estudos Árabes e Islâmicos*, Coimbra-Lisboa 1968, Leiden, Brill, pp. 581-660.

Frisk, Hjalmar (1960-1972), *Griechisches etymologisches Wörterbuch*, 3 vol., Heidelberg.

Gharib, Badrozzaman (1995), *Sogdian Dictionary*, Tehran, Farhang.

- GIGNOUX, Philippe (2011), *Lexique des termes de la pharmacopée syriaque*, Association pour l'avancement des etudes Iraniennes, Paris.
- HENNING, W.B. (1939), "Sogdian Loan-words in New Persian", *BSOS*, p. 93-106.
- HORN, Paul (1893), *Grundriss der neupersischen Etymologie*, Strassburg.
- HÜBSCHMANN, H (1895), *Persische Studien*, Strassburg.
- HUYSE, Philip (2002), "Greece xiii. Greek Loanwords in Middle Iranian Languages", *Encyclopædia Iranica*, Vol. XI, Fasc. 4, pp. 360-361.
- JEFFERY, Arthur (2007), *The Foreign Vocabulary of the Qur'an*, Leiden, Boston.
- JEUGE-MAYNART, Isabelle (2008), *Le Petit Larousse Illustré*, Larousse, Paris.
- KENT, Roland G. (1953), *Old Persian, Grammar, Texts, Lexicon*, New Haven. (چاپ افست: تهران، طهوری، ۱۳۸۹)
- MACKENZIE, David Neil (1986), *A Concise Pahlavi Dictionary*, Oxford University Press, Oxford.
- MAYRHOFFER, Manfred (1956), *A Concise Etymological Sanskrit Dictionary*, 4 vol., Carl WinterHeidelberh.
- NYBERG, Henrik Samuel (1974), *A Manual of Pahlavi II*, Wiesbaden, Otto Harrassowitz. (چاپ افست: تهران، اساطیر، ۱۳۹۰)
- OVČINNKOVA, I. K. (I drugie) (1965), *Russko - Persidskiy Slovar*, Moskva, Sovetskaia Entsiklopedia. (چاپ افست: مشهد، جاودان خرد، ۱۳۸۷)
- REY, Alain (1970), *Petit Robert Dictionnaire de la Langue Française*, S.N.L., Paris.
- RUBINČIK, Iu., A. (1970), *Persidsko - Russkiy Slovar*, Moskva, Sovetskaia Entsiklopedia. (چاپ افست: مشهد، جاودان خرد، ۱۳۸۷)
- SIMS-WILLIAMS, Nicholas and Desmond DURKIN-MEISTERERNST (2004), *Dictionary of Manichaean Sogdian and Bactrian*, Brepols, Turnhout, Belgium.
- SOANES, Catherine and Angus STEVENSON (2005), *Oxford Dictionary of English*, Second Edition, revised, Oxford University Press, Oxford.
- TAFAZZOLI, Ahmad (1986), "ARABIC LANGUAGE ii. Iranian Loanwords in Arabic", *Encyclopædia Iranica*.
- WEHR, Hans (1994), *A Dictionary of Modern Written Arabic (Arabic-English)*, Edited by J. Milton Cowan, 4th Edition, Otto Harrassowitz. (چاپ افست: تهران، مشکوة)

WHEELER, Marcus et al. (2007), *Russian Dictionary*, Fourth Edition, Oxford University Press, Oxford.

WIDENGRÉN, Geo (1955), *Muhammad, the Apostle of God, and His Ascension* (King and Saviour V), Almqvist & Wiksells, Upsala.